



A Comparative Pathology of the Family from the Perspectives of Peripatetic Philosophy and Parsons' Functionalism

Abolfazl Egbali¹

Doi:

10.30497/ap.2025.247752.1725



Abstract

The trajectory of family transformations in the modern world indicates fundamental changes in its patterns and functions, a trend that appears to be weakening the institution of the family. Consequently, family pathology has established itself as an important field within family studies. This pathological approach has a long history, with traces in the literature of classical sociologists as well as in the practical philosophy of thinkers from ancient Greece to the Islamic Peripatetics. Therefore, the purpose of this study is a comparative pathological analysis of the family from the perspective of the Peripatetic school within Islamic practical philosophy and Talcott Parsons' school of functionalism in sociology. This article employs an analytical-documentary method, drawing upon established scholarly books and sources. The results indicate that the most significant point of convergence between these two approaches lies in their focus on family structure and its role patterns. According to the Peripatetic philosophers, a disruption of the family's role-based order and its sexual function is considered the primary source of other pathologies and dysfunctions. Similarly, in Parsons' view, the cohesion and solidarity of the family institution depend on differentiated role patterns for men and women, although the two schools' interpretations of these patterns differ substantively. Furthermore, the lack of a structural view of the obstacles facing the family and the reduction of all harms to the internal and interpersonal challenges of family members are evident in both approaches.

Keywords: family, family pathology, Ibn Sina, Khwaja Nasir al-Din al-Tusi, Parsons.

1. Assistant Professor, Department of Women and Family Studies, Al-Zahra University, Tehran, Iran.
abolfazl_eghbali62@yahoo.com

آسیب‌شناسی تطبیقی خانواده از منظر حکمت مشاء و کارکردگرایی پارسنز

ابوالفضل اقبالی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵

Doi: 10.30497/ap.2025.247752.1725

چکیده

روند تحولات خانواده در دنیای امروز حاکی از ایجاد تغییرات بنیادین در الگوها و کارکردهای آن و جهت‌گیری این تحولات به‌سوی تضعیف نهاد خانواده و کارکردهای آن است؛ لذا امروزه آسیب‌شناسی خانواده به‌عنوان یک حوزه مطالعاتی مهم جای خود را در مطالعات خانواده تثبیت نموده‌است؛ البته رویکرد آسیب‌شناختی در مطالعات خانواده سابقه‌ای طولانی داشته و هم در ادبیات جامعه‌شناسان کلاسیک متقدم و هم در حکمت عملی و منزلی حکماً و فلاسفه از یونان باستان تا حکمای اسلامی ردپای آن به‌چشم می‌خورد؛ لذا هدف از پژوهش حاضر آسیب‌شناسی تطبیقی خانواده از منظر مکتب مشاء در حکمت عملی اسلام و مکتب کارکردگرایی پارسنز در جامعه‌شناسی است. روش مورد استفاده در این مقاله تحلیلی - اسنادی است و منابع آن آثار علمی معتبر است. نتایج حاکی از آن است که مهم‌ترین نقطه اشتراک این دو رویکرد در آسیب‌شناسی خانواده را باید در نحوه ساخت‌یابی خانواده و الگوهای نقشی آن دانست. نزد حکمای مشاء برهم‌خوردن نظم و ساختار نقشی خانواده و اختلال در کارکرد جنسی آن، منشاء بروز آسیب‌ها و نابسامانی‌های دیگری در خانواده تلقی شده‌است و در نگاه پارسنز نیز انسجام و هم‌بستگی نهاد خانواده در گرو الگوهای نقشی متمایز زن و مرد است. اگرچه خوانش این دو مکتب از این الگوها با یکدیگر تفاوت‌های ماهوی دارد. همچنین در هیچ‌کدام از این دو رویکرد تلفات به امکان تراحم ساختاری میان نهاد خانواده و نهاد دولت به‌چشم نمی‌خورد.

کلمات کلیدی: خانواده، آسیب‌شناسی خانواده، ابن‌سینا، خواجه نصیر طوسی، پارسنز.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

خانواده اولین نهاد اجتماعی و مبنای شکل‌گیری نهادهای دیگر جامعه است؛ نهادی که سلامت آن تضمین‌کننده سلامت سایر نهادهای اجتماعی است. اهمیت خانواده به واسطه تأثیر آن بر رشد، تعادل و شکوفایی افراد و جامعه امری انکارناپذیر است. اغلب شئون زندگی اجتماعی افراد در دوره‌های مختلف به‌نوعی با خانواده پیوند داشته و امروزه نیز با وجود تحولات اساسی در قلمرو خانواده، همچون گذشته تداوم کارکردهای جامعه مبتنی بر این نهاد مهم بشری است (ساروخانی، ۱۳۸۶، ص. ۱۱). در مناسبات اجتماعی اسلام نیز محوریت خانواده به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده است. در فرهنگ اسلامی خانواده به‌واسطه کارکردهای مهمی که برای آن متصور است، اساس اجتماع بوده است و منزلت بسیاری دارد. ارزش‌ها و باورهای دینی متخذ از اسلام نیز خانواده را محبوب‌ترین (حر عاملی، ۱۹۹۱، ج ۱۴، ص. ۳) و عزیزترین (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۱۰۰، ص. ۲۲۲) نهاد بشری نزد خدا معرفی می‌کنند. خانواده محوری در ادبیات دینی یعنی خانواده به‌مثابه یک اولویت نقش خود را در شکل‌گیری هر موقعیت اجتماعی و فردی زن و مرد و هر نقشی که آن‌ها به‌عهده می‌گیرند، ایفا کند. مدینه فاضله‌ای که اسلام ترسیم می‌کند، بدون حضور سازنده و فعال نهاد مقدس خانواده و بدون منظور ساختن همه شروط و لوازم شکل‌گیری خانواده مطلوب در جامعه اسلامی، امکان تحقق ندارد (چراغی کوتیانی، ۱۳۸۹، ص. ۱۰۳). در میراث حکمت عملی اسلام نیز اهتمام به خانواده و تدبیر منزل به وضوح دیده می‌شود و کمتر حکیم مسلمانی را می‌توان سراغ گرفت که یا رساله‌ای مستقل و یا فصلی از فصول آثار حکمی و اخلاقی خود را به بحث خانواده و تدبیر منزل اختصاص نداده باشد.

تغییرات پرشتاب خانواده از ویژگی‌های دنیای امروز (چیل، ۱۳۸۸؛ برناردز، ۱۳۸۴؛ گاردنر، ۱۳۸۸) و به‌ویژه جامعه ایرانی است (ارمکی، ۱۳۹۴؛ ساروخانی و همکاران، ۱۳۹۵؛ قانع‌راد، ۱۳۹۶؛ تنهایی، و شکریگی، ۱۳۸۷؛ کرمی، ۱۳۹۵؛ حاجیانی، ۱۳۹۰؛ نیک‌پی، ۱۳۹۱؛ حق‌شناس، ۱۳۹۲؛ علی‌احمدی، ۱۳۸۸؛ زمانیان، ۱۳۸۷). خانواده در دنیای مدرن شاهد تحولاتی عمیق در ساختار، ارزش‌ها و کارکردهای خود بوده است که افزایش نرخ طلاق، کاهش نرخ و سن ازدواج

و افزایش تجرد قطعی، هسته‌ای شدن خانواده، تغییر در ساخت قدرت، تحول در شیوه‌های همسرگزینی، کاهش بُعد خانوار و نرخ باروری، پیرنگ شدن رقبای خانواده از جمله همجنس‌گرایی و ازدواج سفید و... بخشی از این تحولات‌اند که جامعه ایرانی نیز کمابیش این تغییرات را تجربه نموده و برخی از این تحولات از نظر پژوهشگران و صاحب‌نظران مطالعات اجتماعی به عنوان مسئله یا آسیب اجتماعی نیز طرح شده (آزاد ارمکی، ۱۳۹۴؛ حاجیانی، ۱۳۹۰؛ حق‌شناس، ۱۳۹۲) و موجبات دل‌نگرانی کارشناسان و مسئولان جامعه را فراهم نموده است. در مقیاس جهانی مطالعات و پژوهش‌ها حاکی از آن است که نرخ فروپاشی خانواده از ۵ درصد در قرن نوزدهم به ۵۰ درصد در قرن بیستم افزایش یافته (Amato, 2000) و در مقیاس ملی نیز اکنون نسبت میان طلاق و ازدواج در کشور یک به چهار است (ثبت یک طلاق به ازای هر چهار ازدواج) (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۶).

تحکیم نهاد خانواده به مثابه راهبرد اساسی در سیاست‌گذاری اجتماعی بدون شک از رهگذر شناخت ماهیت آسیب‌ها و موانع پیش روی این نهاد محقق خواهد شد؛ لذا امروزه «آسیب‌شناسی خانواده» به یکی از محورهای اساسی در مطالعات خانواده بدل شده (برناردز، ۱۳۸۴، ص. ۱۱۴) و پژوهش‌های فراوانی در این زمینه صورت گرفته است؛ البته رویکرد آسیب‌شناختی در مطالعات خانواده سابقه‌ای طولانی داشته است و هم در ادبیات جامعه‌شناسان کلاسیک و متقدم و هم در حکمت عملی و منزلی حکما و فلاسفه یونان باستان تا حکمای اسلامی، رد پای آن به چشم می‌خورد.

می‌توان مباحث مربوط به خانواده به صورت نظریه‌ای منسجم و مدون نزد فلاسفه اسلامی را بیش از همه در میان حکمای مشاء و به ویژه شیخ‌الرئیس حکیم ابوعلی سینا و مهم‌ترین شارح وی، حکیم خواجه نصیرالدین طوسی، سراغ گرفت. در میان جامعه‌شناسان نیز تالکوت پارسنز نظریه منسجمی در این زمینه صورت‌بندی نموده است. او پایه‌گذار یک مکتب نظری در جامعه‌شناسی تحت عنوان «کارکردگرایی» بود و نظریه او تحول وسیعی را در ادبیات جامعه‌شناسی رقم زد. تلاش‌های نظری پارسنز در مطالعه نهادهای اجتماعی و کارکردهای آن

در مطالعات جامعه‌شناختی بسیار سودمند و مؤثر بوده‌است؛ لذا هدف این پژوهش بررسی تطبیقی آراء حکمای مشاء و مکتب کارکردگرایی پارسنز حول محور خانواده و آسیب‌شناسی آن خواهد بود.

پیشینه پژوهش

ادبیات نظری حوزه مطالعات جنسیت و خانواده برخلاف غنای جامعه‌شناختی آن، در پرداختن به میراث حکمت عملی در اسلام دارای خلأ و کمبودهای جدی است. مطالعات تطبیقی نظریه‌های اجتماعی اسلام با نظریات جامعه‌شناسان مدرن درباره خانواده به صورت محدود صورت گرفته و تقریباً می‌توان مدعی شد که این حوزه مطالعاتی به صورت کاملاً حاصلخیز و دست‌نخورده باقی مانده‌است. در میان معدود آثار علمی انجام گرفته در زمینه مطالعات تطبیقی اسلام و غرب در موضوع خانواده، مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱) بستان (۱۳۹۰) در کتاب «اسلام و جامعه‌شناسی خانواده» مقایسه‌ای بین دیدگاه‌های جامعه‌شناسان و دیدگاه اسلامی برگرفته از آیات قرآن و احادیث پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) پیرامون ازدواج و الگوهای خانواده، کارکردهای خانواده و عوامل تغییر این کارکردها در دوران معاصر، نابرابری و خشونت جنسی در خانواده، عوامل استحکام خانواده و طلاق و پیامدهای آن ارائه می‌دهد.

۲) پیکار و محمدی (۱۳۹۶) در مقاله خود با عنوان «مطالعه تطبیقی خانواده از منظر شهید مطهری و پارسنز» به بررسی آراء مطهری به عنوان نماینده گفتمان اسلامی و پارسنز به عنوان جامعه‌شناس غربی درباره نهاد خانواده می‌پردازند.

۳) رضایی و شعبانی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی رویکرد تطبیقی دیدگاه‌های علامه طباطبائی و پارسونز نسبت به مدیریت خانواده» به مقایسه دیدگاه‌های این دو متفکر درباره یکی از ابعاد خانواده، یعنی مدیریت و سرپرستی آن، پرداخته‌اند.

۴) صادقی و بخشی (۱۳۹۷) نیز در مقاله خود با عنوان «جایگاه زن در نظام اجتماعی و خانواده از نگاه فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیر» به مقایسه دیدگاه‌های این سه حکیم مسلمان درباره خانواده و نقش زن در آن می‌پردازند.

وجه تمایز و نوآوری پژوهش حاضر با پیشینه موجود در این است که اولاً این تحقیق به مطالعه رویکرد مکتب حکمت مشاء و تطبیق آن با جامعه‌شناسی کارکردگرا درباره خانواده می‌پردازد که تاکنون انجام نشده است؛ ثانیاً رویکرد توصیفی به خانواده نداشته است و درصدد ارائه آسیب‌شناسی خانواده نزد این دو مکتب نظری است.

چارچوب نظری پژوهش

از آنجاکه پژوهش حاضر معطوف به آسیب‌شناسی تطبیقی خانواده و تبیین کژکارکردهای این نهاد از نظر دو اندیشمند است، نظریه کارکردگرایی با محوریت آراء مرتن^۱ به عنوان چارچوب نظری این پژوهش استفاده شده است. کارکرد یک پدیده یا عنصر اجتماعی به منزله نقش آن در تداوم بقای جامعه است (گیدنز، ۱۳۸۳). باید ریشه‌ها و نقاط عزیمت نظریه کارکردگرایی را در آثار دورکیم جست و جو نمود؛ زیرا وی معتقد بود که جامعه یک نظام پیچیده با درهم‌تنیدگی بسیار زیاد از فعالیت‌های متعدد است که علاوه بر ارتباط و پیوستگی مستقیم با یکدیگر، با هم برای رسیدن به تعادل و موازنه هم‌افزایی می‌کنند و هرکدام به نوبه خود تضمین‌کننده نظم اجتماعی در کلیت آن هستند. در نظریه کارکردگرایی نهادها و شیوه‌های کنش در نسبت با اثری که بر کلیت نظام اجتماعی می‌گذارند، ارزیابی می‌شوند و فایده‌ای که به کل یا برخی از اجزای نظام می‌رسانند، اساس تبیین ماهیت و بقای آن نهاد است. به‌دیگریان نظریه کارکردگرایی بنیاناً بر این واقعیت استوار است که دوام مناسبات اجتماعی و بقای نهادهای جامعه بستگی به کار یا وظیفه‌ای دارد که در نسبت با کلیت نظام اجتماعی عهده‌دارند (توسلی، ۱۳۸۷).

رابرت مرتن یکی از جامعه‌شناسان مطرح در پارادایم ساخت‌گرا - کارکردگرا به‌شمار می‌رود و در تکمیل نظریه کارکردگرایی به ساخت‌های جزئی و خرده‌فرهنگ‌ها توجه ویژه‌ای داشته و علاوه بر کارکردهای مثبت عناصر اجتماعی، به مفاهیمی چون کارکرد منفی، کژکارکرد و... نیز در نسبت با کلیت نظام اجتماعی التفات داشته و این مفاهیم را به نظریه کارکردگرایی ساختاری ملحق نموده است. اساساً تلاش مرتن معطوف به این بوده است که درکی ذوابعاد از مفهوم

1. Merton

«کارکرد» به مثابه پیامدها و آثار نقش‌ها و ساختارهای اجتماعی ارائه‌دهد. او با تفکیک میان دو مفهوم کارکردهای آشکار و پنهان، بر این تأکید داشت که عناصر موجود در درون یک نظام اجتماعی در کنار کارکردهای اندیشیده‌شده و ازپیش‌تعیین‌شده، مجموعه‌ای از کارکردهای نیندیشیده و ازپیش‌تعیین‌نشده وجود دارند که قابل برملاشدن‌اند؛ براین‌اساس مرتن معتقد است اگرچه ساختارها یا نهادهای اجتماعی می‌توانند در جهت حفظ کلیت یا بخش‌هایی از نظام اجتماعی کمک‌نمایند، درعین‌حال ممکن است برای برخی از آن‌ها نیز پیامدهای منفی یا کژکارکرد داشته‌باشند (به‌نقل از ریتزر، ۱۳۸۴، ص. ۱۴۶). مرتن به عوامل مغل یا موانع تحقق کارکردهای مثبت نهادهای اجتماعی اشاره کرده و دربارهٔ زمینه‌های بروز کژکارکردی در آن‌ها بحث کرده‌است. مرتن از مفهوم «توافق اجتماعی» در کارهای خود سخن می‌گوید که ناظر به اجماعی است که نوعی قانون نانوشته در زندگی اجتماعی و افراد جامعه به‌شمار می‌رود و دلالت بر این دارد که هر عنصر یا عضوی که کارکرد دارد، سالم و درست است و هر آنچه که مانع یا کژکارکرد دارد، آسیب یا چالش محسوب می‌شود (به‌نقل از تنهایی، ۱۳۷۶).

مرتن (1940) با کاربری نظریهٔ کارکردگرایی ساختاری خود بر مطالعهٔ بروکراسی مدرن، بر این اعتقاد است که اگرچه بروکراسی به تعبیر وبر یک کنش به‌غایت عقلانی و معطوف به هدف و ضرورتی انکارناپذیر در دنیای مدرن به‌شمار می‌رود، پیامدهای مخرب ناشی از سیطرهٔ قواعد و هنجارهای بروکراتیک از جمله همانندسازی و مکانیکی‌سازی کنش‌ها و انعطاف‌زدایی از شخصیت، هویت و رفتار کارکنان نیز در این فقره انکارناپذیر می‌نماید و این در بلندمدت در جهت زدودن کارایی و قابلیت‌های پویای سازمان در مواجهه با ارباب‌رجوع و محیط پیرامونی عمل می‌کند و اهداف اولیهٔ بروکراسی سازمان را - که همانا ارتقاء کارایی سازمان بوده‌است - نفی می‌کند (pp.560-568).

روش‌شناسی پژوهش

به‌لحاظ روش‌شناختی مقاله حاضر از روش تحلیل اسنادی بهره‌گرفته‌است. پژوهش اسنادی روشی است که بخش اعظمی از مطالعات اجتماعی و علوم انسانی مبتنی بر آن است و سهم قابل‌توجهی از بدنهٔ علوم اجتماعی را به خود اختصاص داده‌است. در این روش پژوهشگر با

هدف کسب داده‌ها و اطلاعات درباره نظریه‌ها و دیدگاه‌های افراد و کنشگران به مرور روشمند اسناد و متون علمی می‌پردازد تا پاسخ سؤالات پژوهش خود را مبتنی بر داده‌های موجود صورت‌بندی نماید. این روش در چند مرحله انجام می‌گیرد:

گام اول) جمع‌آوری منابع مرتبط و مراجع مستند و دست‌اول درباره موضوع؛
گام دوم) مرور منابع جمع‌آوری شده و استخراج فیش‌های موردنیاز از آن‌ها در راستای مفاهیم کلیدی پژوهش؛

گام سوم) دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل یافته‌های حاصل شده برای ارائه پاسخ‌های مدون به سؤالات تحقیق (Bailey, 1994).

یافته‌های پژوهش

در ادامه از منظر هر کدام از مکاتب و اندیشمندان مورد مطالعه در این پژوهش به آسیب‌شناسی خانواده پرداخته خواهد شد و سپس مقایسه تطبیقی این دو رویکرد و جمع‌بندی ارائه می‌گردد.

۱. آسیب‌شناسی خانواده از منظر حکمای مشاء

به غیر از فحشا و گسترش روابط نامشروع در میان افراد جامعه که از نظر ابن‌سینا مانعی برای تشکیل خانواده و ازدواج به‌شمار می‌رود (ابن‌سینا، ۱۳۹۵، ص. ۳۵۱)، موانع و آسیب‌های تهدیدکننده نهاد خانواده در نگاه ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی غالباً جنبه درونی و عاملیتی داشته و موانع بیرونی و ساختاری پیش روی تشکیل خانواده چندان وجهی نداشته‌است. این موضوع شاید به تفاوت میان امر سیاسی و امر خصوصی در فرهنگ سنتی جوامع به‌ویژه ایران مربوط باشد. در حکمت عملی نزد فلاسفه تفکیک دو عرصه «سیاست مدن» و «تدبیر منزل» به‌مثابه مرز قاطع میان حیطه دولت و حیطه خانواده نیز با همین منطق قابل فهم است (محقق داماد، ۱۳۷۵). اساساً وجود ساختارهای معارض با نهاد خانواده از واقعیات و ویژگی‌های عصر مدرن است و در جوامع سنتی نهاد دولت و دین نقش حمایت‌گری در قبال خانواده داشتند؛ لذا از منظر حکمای اسلامی هر چیزی که نهاد خانواده را تهدید می‌کند، آسیب‌های مربوط به انسجام درونی خانواده و مناسبات میان اعضای آن است. در ادامه به هریک از این آسیب‌ها به تفصیل اشاره خواهد شد.

۱-۱. تحول در ساخت قدرت و الگوهای نقشی خانواده

ابن‌سینا (۱۹۸۵) معتقد است یکی از مهم‌ترین آسیب‌هایی که کیان خانواده را تهدید می‌کند، سقوط مرد از جایگاه والا و مقتدرانه خود از رأس هرم سلسله‌مراتب قدرت درون خانواده است. در حکمت عملی فلاسفه مشاء این جایگاه مرد در خانواده بسیار مهم و راهبردی تلقی شده است. توصیه‌های ابن‌سینا نشان‌دهنده این است که الگوی قدرت و اقتدار در مناسبات خانواده نزد وی به مثابه یک هرم است که در بالاترین سطح آن، موقعیت مرد به عنوان رئیس و سرپرست خانواده قرار دارد و زن و فرزندان و اهل و عیال وی باید از او تبعیت نمایند. مبنای این اقتدار نیز در تأمین معیشت و پرداخت هزینه‌های اقتصادی اعضای خانواده توسط مرد است. ابن‌سینا این ساختار قدرت را زمینه اصلی تحقق اعتدال در مناسبات خانواده می‌پندارد و هرگونه تغییر و جابه‌جایی در سلسله‌مراتب قدرت در این هرم را نامطلوب می‌داند و تبعیت مرد از همسرش را مایه ذلت و نابودی او می‌خواند (ص. ۱۵).

ابن‌سینا (۱۹۸۵) توصیه‌های مهمی به مردان برای عدم دگرگونی و تغییر در هرم روابط قدرت در مناسبات خانواده و نابسامانی‌ها و پیامدهای ناشی از آن ارائه می‌کند:

– هیبت شدید: ابن‌سینا مردان را به داشتن هیبت شدید در ارتباط با زنان توصیه می‌کند. او معتقد است اگر مرد در برخورد با زن هیبت نداشته باشد، زن او را خوار می‌شمارد و لذا امر او را تمکین نمی‌کند و حتی او را مطیع خود می‌سازد. در این شرایط تدبیر امور منزل به دست زن خواهد افتاد و اعتدال در امور خانواده از بین خواهد رفت. در این شرایط ننگ و عاری و حقارت نصیب مرد، و موجبات طغیان و تمرّد زن فراهم می‌شود (ص. ۱۷)؛

– تکریم زن: اصل دیگری که بوعلی برای ارتباط شایسته مرد با همسرش بر آن تأکید می‌کند، تکریم زن از سوی مرد است؛ زیرا زن از زوال احترام و تکریم مرد نسبت به خودش می‌هراسد سعی می‌کند که این روند را حفظ کند؛ لذا در این شرایط جز رفتار همراه با احترام و خوبی از زن سر نخواهد زد و این همان چیزی است که مرد با صرف هزینه‌های هنگفت هم نمی‌تواند محقق سازد (ابن‌سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۷)؛

– اشتغال زن به امور مهم: اصل مهم دیگری که ابن سینا به مردان در سیاستشان در قبال زنان توصیه کرده است، مشغول ساختن زن به امور مهم خانواده از جمله تربیت فرزند، رسیدگی به امور خدمتکاران و... است؛ زیرا وی معتقد است اگر زن مشغله نداشته باشد تمام هم و غم او مصروف آرایش کردن برای جلب توجه دیگران خواهد شد (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۷).

همچنین ابن سینا (۱۳۹۵) بر تقسیم جنسیتی نقش‌ها در خانواده در قالب الگوی مرد – نان‌آور و زن – خانه‌دار به جهت تناسب این الگو با مصالح زنان و خانواده تأکید دارد و دگرگونی در این نقش‌ها را مصلحت نمی‌داند. مبنای این تقسیم کار نزد بوعلی این است که اولاً چون زن دارای جذابیت است و در معرض شهوت عموم مردان، و ثانیاً از آنجاکه زن زودتر از مرد فریب می‌خورد و کمتر تابع عقل است، باید توسط شوهر مصون بماند؛ لذا جایز نیست زن هم مانند مرد اهل کسب و پیشه و شاغل در فضای بیرون از خانه باشد؛ چون امکان فساد دارد. از نظر ابن سینا شایسته آن است که زن در خانه بماند و به امور مهم خانه اشتغال‌پورزد و مرد وظیفه تأمین مادی و روانی و امنیتی او را بر عهده‌بگیرد (ص. ۳۵۳)؛ براین اساس ابن سینا زن را حافظ و نگهدار خانه مرد دانسته است.

در نگاه خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۹۱) نیز ساخت قدرت در خانواده با محوریت مرد است و عدم رعایت شأن و جایگاه مقتدرانه مرد در خانواده پیامدهای ناگواری را برای زندگی به همراه خواهد داشت. او علاوه بر تأیید توصیه‌های سه‌گانه ابن سینا به مردان مبنی بر لزوم هیبت و کرامت و شغل خاطر زن برای حفظ اقتدار خویش (ص. ۲۱۷)، توصیه‌های دیگری نیز در این راستا دارد:

– پرهیز از ازدواج به دلیل مال و ثروت زن؛ زیرا وابستگی مرد به مال زن باعث استیلا و تسلط زن بر مرد و تنزل جایگاه و اعتبار مرد نزد او خواهد شد و این به نوبه خود به فساد امور منزل می‌انجامد (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۶).

- پرهیز از ازدواج به دلیل زیبایی و جمال زن؛ زیرا زن جمیله و زیبا راغب و طالب زیاد دارد و این امر به دلیل ضعف عقول ایشان با عفت و حیا و انقیاد ایشان در تعارض قرار می گیرد و فضایح ناگواری به بار خواهد آورد (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۶).

- افراط نکردن در محبت ورزیدن به زن. وی معتقد است افراط در محبت و عشق ورزی به زن باعث استیلاي او و در نتیجه غلبه هوای نفس زنانه بر مصالح مرد و خانواده خواهد گردید؛ لذا مردان باید حتی در صورت ابتلاء به عشق زنان، در مواجهه با آنان این عشق را کتمان کنند و یا در ابراز آن افراط نکنند (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۹).

- هرگز با زن «آنانه» ازدواج نکنند. زن آنانه یعنی زنی که به واسطه داشتن شوهری بهتر و برتر از شوهر کنونی، همواره در حال مقایسه وضع خود با گذشته است و نسبت به شوهرش انین و شاکی است (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۲۱).

۲-۱. نارضایتی در روابط متقابل زوجین

زن و شوهر مهم ترین ارکان خانواده اند و روابط متقابل آنهاست که مناسبات خانواده را رقم می زند. تعادل و پویایی خانواده به نوعی در گرو احترام، نشاط و پویایی در روابط متقابل زوجین و رضایت آنها از یکدیگر است که از رهگذر عمل به تکالیف و وظایف متقابل یکدیگر حاصل خواهد شد و بروز اختلال در این روند موجبات تهدید کيان خانواده را به دنبال خواهد داشت. ابن سینا (۱۳۹۵) بر روابط متقابل زوجین با یکدیگر و الزامات و استانداردهای رفتاری هر دو تأکیدات صریحی دارد. الزامات و تکالیف رفتاری مرد در قبال همسرش عبارت اند از:

- حمایت مادی و امنیتی از زن: وی با بیان مقدماتی از این قبیل که اولاً جاذبه زنان برای مردان جدی است، ثانیاً امکان فریب خوردن زنان و ملعبه قرار گرفتن آنان برای مطامع مردان قابل توجه است، ثالثاً متابعت زنان در مناسبات اجتماعی از احساسات بیشتر از عقل است و رابعاً بهره وری جنسی مشترک از زنان نیز ننگ و فساد مترتب بر آن بسیار است، نتیجه می گیرد که باید حق امنیت جنسی زنان در مناسبات اجتماعی حفظ شود و از امکان اضرار قرار گرفتن زنان و بهره کشی همگانی از آنان از طریق ازدواج جلوگیری شود. راهکار پیشنهادی او این است که

زنان باید در محیط خانه محفوظ بمانند و به اشتغال در بیرون خانه نپردازند و در مقابل قانون مردان را ملزم کند تا هزینه زندگی آنها را بپردازند (ص. ۳۵۳).

- فراهم کردن زینت نیکو: به نظر وی با عنایت به طبع زن و علاقه ذاتی او به زینت و آرایش، بهتر است مرد با ایجاد شرایط و زمینه آراستگی و زینت زن، به شخصیت او احترام بگذارد (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

- حفظ حجاب و پوشیدگی زن: وی پوشیدگی زن از نامحرم را یکی از مصادیق حفظ احترام و کرامت زن می‌داند و لذا به مرد توصیه می‌کند در حفظ حجاب همسرش بکوشد (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

- برنیه‌گستن حس غیرت زن: وی یکی دیگر از مصادیق تکریم زن توسط مرد را ممانعت از هرگونه رفتاری می‌داند که حس غیرت‌ورزی یا حسادت را در زن برانگیزد (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

- وفای به عهد: وی یکی دیگر از وظایف مرد در قبال همسرش را عمل به وعده و پایبندی به قول‌هایی است که به زن می‌دهد. بدقولی مرد به زن باعث خواری او در چشم زن خواهد گردید (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

- رعایت جوانمردی: از نظر وی مراعات جوانمردی و مروت از سوی مرد در مواجهه با همسرش یکی دیگر از الزامات رفتاری مردانه به‌شمار می‌رود (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).
از سوی دیگر ابن سینا برای زنان نیز در قبال شوهر به الزاماتی رفتاری و تکالیفی تأکید می‌کند که رعایت آنها انسجام درونی خانواده را تضمین خواهد نمود (بوذری‌نژاد و اقبالی، ۱۳۹۸). این الزامات عبارت‌اند از:

- فروتنی و مطیع بودن: ابن سینا زن خوب و صالح را مطیع اوامر و منویات شوهر دانسته و تمکین اقتدار مرد در خانواده را یکی از رفتارهای شایسته زن در مواجهه با مرد قلم‌داد کرده‌است. وی معتقد است زن خوب در خدمت به شوهرش فروتن و باتدبیر عمل می‌کند (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

- خیرخواهی شوهر: زن به‌عنوان قیم و جانشین مرد در خانه و امین مال و آبروی شوهر باید خیرخواه شوهرش در زندگی باشد (ابن سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

- امانت‌داری: زن خوب در غیاب شوهرش نسبت به مال و آبرو و فرزندان شوهرش امانت‌دار و امین است (ابن‌سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

- قناعت و صرفه‌جویی: زن خوب و شایسته در اقتصاد خانواده همواره کمک‌حال شوهر است و با صرفه‌جویی و قناعت در مصرف، کم شوهر را زیاد می‌کند (ابن‌سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).
- اخلاق نیکو: زدودن غم و رنج شوهر با اخلاق نیکو و پسندیده. زن خوب با لطف و مدارا و نزدیکی و صمیمیت با شوهر سعی در زدودن غم‌ها و تسلی خاطر شوهر در خانه دارد.
- حفاظت از خود در برابر نامحرم: یکی دیگر از رفتارهای مطلوب زن در قبال شوهرش حفاظت از خودش به مثابه ناموس مرد در غیاب وی است (ابن‌سینا، ۱۹۸۵، ص. ۱۸).

خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۹۱) نیز با همین رویکرد برای هریک از زن و شوهر الزامات و تکالیف رفتار خاصی را توصیه می‌کند که عمل نکردن به آن‌ها باعث سردی در روابط و اخلال در آن می‌گردد. از نظر وی بایدها و تکالیف رفتاری مرد با همسرش عبارت‌اند از:

- احترام به همسر: وی به مردان توصیه می‌کند برای افزایش محبت و شفقت در روابط با همسر خویش، او را محترم بشمارد و تکریم نماید. اسباب تکریم زن از نظر خواجه این است که: اولاً او را در هیئتی جمیل و زیبا نگه‌دارد؛ ثانیاً او را از نامحرم‌ان بپوشاند؛ ثالثاً در برخی از امور و اسباب کدخدایی با او مشورت نماید؛ رابعاً در مدیریت منزل و امور خانه‌داری دست او را باز گذارد و به او اختیار مطلق دهد؛ خامساً با خانواده و نزدیکان زن صله‌رحم نماید؛ سادساً در صورت شایستگی زن سراغ زن دیگر نرود و حسن حسادت او را برنیزد (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۷).

- اهتمام به انجام دادن وظایف همسری: در روابط متقابل زن و شوهر این امر باعث تقویت محبت میان آن‌ها می‌شود و کوتاهی و کم‌کاری در عمل به آن‌ها باعث سردی در روابط خواهد شد (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۶).

- تأمین معاش و امنیت: مرد به عنوان سرپرست خانواده این وظیفه را بر عهده دارد (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۴).

– اکتفا به همسر واحد: وی توصیه می‌کند در صورت داشتن زن شایسته و صالح از آوردن هوو بر سر وی خودداری و به همسر واحد اکتفانمایند؛ زیرا در غیر این صورت امکان مدیریت عاطفی هر دوی آن‌ها بسیار سخت و مایه نارضایتی همسر اول خواهد شد (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۸). و اما الزامات رفتاری زن در برابر شوهرش از نظر خواجه نصیر ملازمت عفت، اظهار کفایت و قانع بودن در برابر عطایای شوهر، هیبت داشتن از شوهر، حسن تبعّل و شوهرداری و تمکین و در نهایت کم عتاب کردن به شوهر هستند (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۹). وی بهترین زنان را برای مرد زنی می‌داند که دارای ویژگی‌های عقل، دیانت، عفت، فطنت و زیرکی، حیا، رقت قلب، تودّد و مهربانی، کوتاه‌زبانی و طاعت شوهر، بذل نفس در خدمت و ایثار به او، وقار و هیبت، زایایی، خانه‌داری و کدبانویی، اهل مدارا و سازش و از بین برنده غم و حزن شوهر بودن و تسلی‌دهندگی به خاطر او باشد (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۱۶). وی زن شایسته را زنی می‌داند که به مادران تشبّه جوید و در فراغ و دوری شوهرش کاره و ناخوش باشد و برای حصول رضای شوهرش رنج و سختی را تحمل نماید. همان‌طور که مادران در قبال فرزندان این‌گونه‌اند. همچنین زن شایسته در افشاکردن مدح و خوبی شوهرش می‌کوشد و در پوشاندن عیوب او تلاش می‌کند، در مواجهه با تندخویی شوهر صبر می‌کند و خدمت‌کردن به او را فخر خود می‌داند (طوسی، ۱۳۹۱، ص. ۲۲۰).

۳-۱. اختلال در کارکرد جنسی خانواده

تنظیم رفتار جنسی افراد و تأمین نیازهای آنان در این زمینه یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانواده است؛ لذا اختلال در این کارکرد و نارضایتی جنسی زن و مرد در زندگی مشترک، می‌تواند سهم بسزایی در ایجاد بحران و تنش در روابط آن‌ها ایفا کند و به فروپاشی خانواده بینجامد. ابن‌سینا (۱۳۶۶) با شناخت دقیق از اهمیت برطرف‌شدن نیاز جنسی طرفین و تأثیر نارضایتی جنسی زن و مرد در طلاق و جدایی، تأکید می‌کند که عدم‌ارضای نیاز جنسی زن به دلیل ناتوانی مرد موجبات نفرت زن از مرد را به دنبال می‌آورد و چه‌بسا زمینه‌ساز خیانت در روابط زناشویی

نیز بشود. متقابلاً وقتی مرد به دلایل مختلف از روابط زناشویی با زوج خود لذت لازم را کسب نکند، همان اتفاق درباره او رخ خواهد داد و باعث خواهد شد مرد در روابط خارج از چارچوب خانواده به ارضای این نیاز خود مبادرت ورزد و «آن وقت مرد و زن هر دو می‌خواهند جفت خود را عوض کنند» (ص. ۲۶۰). وی به قدری بر اهمیت این موضوع تأکید دارد که شرم طیبیان در پرداختن به این موضوع و ارائه دانش به زوجین را نکوهش کرده و آسیب‌های ناشی از این شرم نابه‌جا را این‌گونه گوشزد کرده است:

طیبیان معالجات بیماران شرم دارند که درباره کیفیت التذاذ زن و مرد از روابط جنسی شرحی بدهند و این مسائل را تبیین نمایند؛ اما نمی‌دانند که در این پرده‌پوشی چه زیان‌هایی به مردم می‌رسد و تولید نسل آن‌ها را با مشکل مواجه می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۶۶، ص. ۲۶۱).

خواجه نصیرالدین (۱۳۹۱) نیز اگرچه مانند ابن‌سینا بر این موضوع صراحتاً تأکید نکرده است، از مضمون سخنان وی در مذمت شهوت‌رانی مرد و نفی تعدد و تکثر شرکای جنسی وی (ص. ۱۹۴) می‌توان به این نکته پی‌برد که از نظر وی دل‌مشغولی مردان به زنانی غیر از همسرشان که باعث معطل ماندن زوجه می‌گردد، عامل تباهی زندگی است.

۴-۱. اختلال در روند نسل‌پروری

تداوم و پرورش نسل یکی از مهم‌ترین اهداف و انگیزه‌های تشکیل خانواده و ازدواج است. در طول تاریخ گرایش فطری انسان به داشتن فرزند زمینه‌ساز تولید نسل بشر را فراهم نموده و زندگی اجتماعی را برای او هموار ساخته است. خانواده تنها بستر طبیعی و مشروع تحقق این تمناي بشری در طول تاریخ بوده است و افراد برای داشتن فرزند و تداوم نسل خود به تشکیل خانواده مبادرت می‌ورزیده‌اند. از سویی دیگر تربیت فرزندان نیز در بستر روابطِ نقشی درون خانواده و مناسبات هنجاری و ارزشی این نهاد محقق می‌گردد. این موضوع از نگاه ابن‌سینا (۱۳۴۷) نیز دارای اهمیت بالایی است و اختلال در این روند یکی دیگر از آسیب‌هایی است که از نظر وی می‌توان درباره آن به بحث و بررسی پرداخت.

بوعلی (۱۳۴۷) درباره تداوم و پرورش نسل - که یکی از انگیزه‌های ازدواج است - می‌گوید: «فرزندی نیاز است تا هنگام ناتوانی و به وقت پیری یاور پدر و مادر باشد و نسل ایشان را تداوم

بخشد و یاد ایشان را پس از مرگ زنده بدارد.» (ص. ۱۲). موضوع نسل در نگاه وی به قدری پررنگ است که وقتی دربارهٔ وظیفهٔ حاکمیت در نسبت با خانواده سخن می‌گوید، ضرورت آن را به بقای نسل و نسب ارجاع می‌دهد:

نخستین موضوعی که شارع و قانون‌گذار باید دربارهٔ آن قانون‌گذاری کند ازدواج است که منجر به حفظ نسل می‌شود و [قانون‌گذار باید] مردم را به انجام دادن آن ترغیب و تشویق کند؛ چراکه بقای نوع بشر وابسته به آن است و بقای نوع بشر دلیل (هدف) خداوند متعال است. باید وقوع ازدواج آشکار باشد تا شبهه‌ای در نسب و خویشاوندی به وجود نیاید و موضوع انتقال میراث - که پایهٔ اموال در مدینه است - آسیب‌نبیند (ابن‌سینا، ۱۳۹۵، ص. ۴۴۸).

در گفتارهای بوعلی (۱۳۹۵) اهمیت مقولهٔ فرزندپروری پیرامون صفات زنان شایسته نیز خود را بروز می‌دهد و صفت بچه‌زا بودن را به عنوان یکی از خصوصیات آنان ذکر می‌کند و نقش مادری را از جمله ارکان خانواده به شمار می‌آورد (ص. ۴۵۱). خواجه نصیر (۱۳۹۱) نیز بر اهمیت فرزندآوری به عنوان کارکرد محوری خانواده تأکید داشته و طلب نسل را از جمله اهداف و انگیزه‌های ازدواج ذکر می‌کند (ص. ۲۵۲).

جایگاه و نقش تربیتی پدر در فرایند فرزندپروری نیز مدنظر ابن‌سینا قرار گرفته است. وی نهادن نام نیک برای فرزند، آشنا کردن او با صفات و اخلاق نیک، تأدیب و تنبیه برای تربیت، و آموزش علم و دانش به وی را از جمله وظایف پدر در قبال فرزند ذکر می‌کند (ابن‌سینا، ۱۹۸۸، ص. ۸۶).

۵-۱. روابط فراخانوادگی

امروزه یکی از مهم‌ترین تهدیدها علیه خانواده روابطی است که به صورت پنهانی و فرازنشویی در بیرون از خانه شکل می‌گیرند و به عنوان رقیبی جدی برای ازدواج و روابط مشروع و قانونی همسران عرض اندام می‌کنند. این مقوله از جمله مواردی است که قرن‌ها پیش از این، توسط ابن‌سینا (۱۳۹۵) به عنوان یکی از آسیب‌های نهاد خانواده مطرح گردیده و مورد تأکید شدید وی قرار گرفته است. ازدواج در نگاه ابن‌سینا برترین ارکان مدینه و جامعه تلقی شده و از نخستین اموری است که در امر تشریع و قانون‌گذاری مدینه باید به آن توجه شود. موانع تحقق این امر مهم - مانند زنا و لواط که افراد را نسبت به ازدواج بی‌نیاز می‌سازد - نیز باید تحریم، و به شدت

با آن‌ها برخورد شود. وی معتقد است ازدواج باید علنی و آشکار صورت گیرد تا از بروز شبهات در نسل و ذریه - که خود منشأ ایجاد نابسامانی در انتقال ارث و میراث و نفقه و خرج اهل و عیال است - جلوگیری کند (ص. ۳۵۱).

۲. آسیب‌شناسی خانواده از نظر پارسنز

تالکوت پارسنز^۱ (۱۹۰۲-۱۹۷۹)، جامعه‌شناس کارکردگرایی آمریکایی، یکی از نظریه‌پردازان سرشناس معاصر است که نظریه او با وجود انتقادات و شرح‌های بسیاری که بر آن نوشته شده است، تا چند دهه پیش در قلمرو جامعه‌شناسی انگلیسی سیطره خود را حفظ کرده بود (کرایب، ۱۳۸۹، ص. ۵۱). خانواده و الگوها و تحولات آن یکی از موضوعات مورد علاقه پارسنز بود که وی مطالعات نسبتاً گسترده‌ای نیز پیرامون این موضوع در مقیاس خرد و کلان انجام داده است. اگرچه نظریه کارکردگرایی پارسنز بر محوریت الگوهای خانواده در دنیای مدرن تدوین شده و با رویکرد آسیب‌شناختی به معنای مصطلح، به مطالعه خانواده نپرداخته است، استخراج عوامل و زمینه‌های ناکارآمدی خانواده و آسیب‌ها و اختلال در کارکردهای آن از دل مباحث وی امکان‌پذیر است؛ لذا در ادامه با توجه به نظریه کارکردگرایی پارسنز در مطالعات خانواده وی - که به نظریه «تفکیک نقش‌ها»^۲ معروف است - به آسیب‌شناسی خانواده می‌پردازیم.

۲-۱. تحول در ساخت قدرت و الگوهای نقشی خانواده

از آنجا که جامعه‌شناسی پارسنز اساساً تلاشی نظری در جهت تبیین نظم اجتماعی و پاسخ به چگونگی تحقق آن در جامعه است (Hamilton, 1992, p.93)، خانواده نیز به مثابه یک خرده‌نظام در این سیستم باید به گونه‌ای طراحی و ترسیم شود که در مقیاس کلان به نظم و انسجام اجتماعی در کلیت نظام کمک نماید. بدیهی است که پیش‌شرط کارآمدی خرده‌نظام

1. Talcott Parsons
2. roles separation

خانواده در ایفای کارکرد خود در این راستا، همانا انسجام و همبستگی درونی خانواده است (روزن‌بام، ۱۳۶۷، ص. ۸۵). پارسنز از منظر جامعه‌شناسی کلان خود برای خانواده دو کارکرد اساسی قائل است: ۱) تولیدمثل و ۲) اعطای هویت اجتماعی به فرزندان یا به اصطلاح «جامعه‌پذیری» افراد (Parsons & Bales, 1956, p.315)؛ لذا در مطلوب‌ترین الگوی خانواده نزد پارسنز - که متأثر از شرایط اجتماعی و ثبات نسبی جامعه آمریکایی پس از جنگ جهانی دوم است - «خانواده هسته‌ای» به مثابه یک واحد مصرفی و جایگزین «خانواده گسترده» به مثابه یک واحد تولیدی است و اقتضائات اقتصادی و صنعتی دنیای مدرن با خانواده هسته‌ای سازگارتر است (به نقل از میشل، ۱۳۵۴، ص. ۷۰).

واحد مصرفی بودن خانواده هسته‌ای ضرورت کسب درآمد را واجب می‌نماید و ازسوی دیگر رسالت جامعه‌پذیری فرزندان و استقرار شخصیت اجتماعی در آن‌ها، بر امر تربیت و رسیدگی به فرزند توسط نظام خانواده دلالت دارد؛ لذا مهم‌ترین اندیشه پارسنز در طراحی الگوی خانواده، یعنی تفکیک و تمایزات نقشی اعضای خانواده، بر این اساس شکل می‌گیرد. از آنجا که وی متأثر از اندیشه‌های روانکاوانه فروید بود (Hamilton, 1992, pp.41-92)، با وام‌گرفتن از یافته‌های وی در زمینه رشد جنسی و هویت جنسیتی زن و مرد، به لزوم تمایزات نقشی بر مبنای جنس در خانواده تأکید نموده است. اشتغال بیرون از خانه و کسب درآمد به عنوان نقش ابزاری با طبیعت مرد سازگار است و خانه‌داری و رسیدگی به فرزند به عنوان نقش ابرازی (نمایشی یا بیانگر) مبتنی بر ویژگی‌های زنانه است (به نقل از میشل، ۱۳۵۴، ص. ۷۲). از نظر پارسنز تمایزات نقشی زن و مرد در خانواده مهم‌ترین عامل ایفای کارکردهای خانواده و ایجاد همبستگی و انسجام آن است و باعث ابتناء روابط بر عاطفه و محبت متقابل می‌گردد (Parsons & Bales: 1956, p.315). وی مخالف این است که نقش‌ها و جهت‌گیری‌ها زن و مرد در خانه به سمت تشابه نزدیک شود و معتقد است که اشتغال زن در بیرون از خانه باعث تغییر در حالات بیانگر و احساسی او می‌شود و کم‌کم رقابت میان زن و مرد شکل می‌گیرد و جایگزین عاطفه می‌شود. همین امر باعث ایجاد اختلال در انسجام خانواده و بروز نابسامانی در زندگی خانوادگی

می‌شود و به تبع آن کارکرد اجتماعی خانواده از جمله جامعه‌پذیری فرزندان نیز با مشکل مواجه خواهد شد (رضایی، و شعبانی، ۱۳۹۳).

براساس این الگوی تفکیک نقش در خانواده نزد پارسنز، ساخت قدرت در آن نیز به صورت هرمی با محوریت مرد در رأس شکل می‌گیرد. از نظر پارسنز نظام قدرت در خانواده پلکانی است و مرد رئیس و سرپرست خانواده است و زن و فرزند به عنوان مرئوس در رتبه‌های بعدی این هرم قرار می‌گیرند. اعمال قدرت در خانواده از سوی مرد در جهت نظارت بر اعمال و رفتار اعضای دیگر خانواده، مهم‌ترین عامل انسجام‌بخشی به این خرده‌نظام در جهت ایفای بهتر کارکردهای آن است (Parsons, 1954). پارسنز در مورد خرده‌نظام‌های اجتماعی مثل خانواده هسته‌ای ثابت می‌کند که دستیابی به حداکثر کارکردهای خانواده وابسته به دو شرط اساسی است: ۱) وجود دو قطب متضاد رهبری و زیردستان و ۲) اختلاف نقش ابزاری - بیانگر (به نقل از روزن‌بام، ۱۳۶۷، ص. ۸۵).

۲-۲. الزامات رفتاری زوجین

از نظر پارسنز در تعامل زن و شوهر در خانواده تعدادی الزامات و استانداردهای رفتاری وجود دارد که از همان الگوی تفکیک نقش‌ها پیروی می‌نماید و رعایت نکردن آن‌ها از سوی هریک از زوجین، ممکن است تهدیدی برای انسجام و همبستگی خانواده باشد. یکی از این الزامات رفتاری زوجین دخالت نکردن در نقش‌ها و وظایف دیگری است. پارسنز پس از طراحی الگوی نقشی مبتنی بر دوگانه ابزاری - بیانگر، زن و مرد را از دخالت در حوزه کارکردی دیگری نهی می‌کند؛ زیرا معتقد است این دخالت نکردن باعث می‌شود که از یک سو نظام اشتغال از دخالت‌های نابه‌جای ارزش‌های خانوادگی به دور باشد و هم از سوی دیگر ارزش‌های کار، خوشبختی و همبستگی خانوادگی را برهم‌نزند (میشل، ۱۳۵۴، ص. ۷۱).

دیگر استاندارد مورد نظر پارسنز حمایت زوجین از هم و وظایف یکدیگر است. اهتمام به وظایف و انتظارات نقشی خود توسط اعضا، باعث استقرار شخصیت اجتماعی اعضای خانواده خواهد شد. همان‌طور که زن موظف است نیازهای عاطفی و جنسی مرد را تأمین نماید و کانون خانواده را به مکانی امن و آرام برای وی تبدیل نماید، مرد نیز وظیفه تأمین معاش و امنیت اعضا

و حمایت از آن‌ها را برعهده دارد و مسئول نظارت بر رفتار خانواده است (به نقل از کرمی و امین‌مجد، ۱۳۸۹). از دیگر استانداردهای مدنظر پارسنز حمایت از دیگری در شرایط بیماری یا ناتوانی او در ایفای وظایف خانوادگی است. پارسنز با طرح مفهوم «بیماری» به عنوان یک پدیده اجتماعی و نه صرفاً زیستی، به شرایطی اشاره دارد که در آن، فرد به طور ناخواسته امکان رعایت هنجارهای نقشی خویش را در خانواده و جامعه ندارد و از آنجا که او خودش مسبب این وضعیت نیست، سایرین باید به حمایت از نقش‌ها و وظایف وی برآید و نیز برای بهبود شرایط او تلاش نمایند؛ مثلاً شرایطی که برای زن در دوران بارداری یا شیردهی رخ می‌دهد از جمله مصادیق موردنظر پارسنز است (به نقل از کرمی، و امین‌مجد، ۱۳۸۹).

۲-۳. اختلال در کارکرد تربیتی خانواده

از نظر پارسنز فرزندآوری و فرزندپروری یکی دیگر از کارکردهای مهم خانواده به‌شمار می‌رود که در دنیای مدرن با اختلال جدی مواجه شده است. وی معتقد است خانواده محیطی فراهم می‌آورد که کودک برای اولین بار با ارزش‌ها، هنجارها، نقش‌ها و مهارت‌های لازم برای زندگی در جامعه آشنا شود. او این فرایند را «اجتماعی کردن اولیه»^۱ کودکان می‌نامد (Parsons & Bales, 1956, p.265). والدین و سایر اعضای خانواده به عنوان عوامل اصلی اجتماعی شدن، به کودک می‌آموزند که چگونه نقش‌هایش را در جامعه ایفا کند و چگونه خود را با انتظارات اجتماعی وفق دهد. این فرایند اجتماعی شدن، پایه و اساس شکل‌گیری شخصیت فرد و آماده‌سازی او برای ورود به نهادهای اجتماعی بزرگ‌تر را تشکیل می‌دهد. پارسنز معتقد بود که این مرحله از تربیت در خانواده، بنیادین‌ترین و اثرگذارترین دوره زندگی فرد است (Parsons & Bales, 1956, p.273).

پارسنز در نسبت با این کارکرد خانواده، وظایفی را برای هریک از اعضا مشخص می‌نماید که عدم هماهنگی و انسجام در ایفای این نقش‌ها در نهایت به ایجاد اختلال در فرایند تربیتی خانواده منجر می‌گردد. پارسنز بر این باور است که نظام خانواده برای بقای خود نیاز دارد

هریک از اعضا وظیفه مشخصی را برعهده داشته‌باشند. اگرچه او وظیفه خاصی برای فرزندان مدّ نظر قرار نداده و صرفاً به پیروی کردن فرزندان از تربیت والدین را تأکید دارد، برای والدین نقش‌های تخصصی قائل است. وی معتقد است چون مرد ناچار است امور معاش خانواده را حل‌نماید و فرصت کمتری را برای شرکت در امور مربوط به منزل دارد، خانه‌داری و بچه‌داری اساسی‌ترین فعالیت و نقش‌های زن می‌شوند. مرد به تأمین نیازهای اقتصادی اعضای خانواده می‌پردازد و در عوض، زن به دلیل ارتباط بیشتر و عمیق‌تر با فرزندان تبدیل به محور عاطفی خانواده می‌گردد. از نظر پارسنز به‌همین دلیل که نقش مجزا و مستقلی برای عاطفه‌ورزی در خانواده وجود دارد، خانواده تبدیل به کانون عاطفه می‌گردد و همین خود، بستری مناسب برای اجتماعی کردن صحیح و مناسب فرزندان را فراهم می‌سازد (Parsons & Bales, 1956, p.296-311).

۴-۲. مقایسه تطبیقی دو دیدگاه

در تصویری کلی و مقایسه‌ای کلان‌نگر میان دو دیدگاه حکمت مشاء و کارکردگرایی پیرامون آسیب‌شناسی خانواده، می‌توان به عناصر مشابه و متفاوتی براساس الگوی زیر دست یافت.

عنوان آسیب	مکتب مشاء	مکتب کارکردگرایی
تحول در الگوی قدرت در خانواده	*	*
انسجام درونی خانواده	*	
تغییر نقش‌های جنسیتی در خانواده	*	*
کژکارکردی در امر تربیت جنسیتی	*	
چالش در روابط زوجین	*	*
اختلال در کارکردهای جنسی خانواده	*	
اختلال در فرایند تربیتی خانواده	*	*
روابط فراخانوادگی	*	

جدول شماره ۱: مقایسه تطبیقی مکتب مشاء و کارکردگرایی پیرامون آسیب‌شناسی خانواده

از مقایسه تطبیقی این دو رویکرد می‌توان به موارد اشتراک و افتراق متعددی دست یافت. اولین و مهم‌ترین موضوع مشترک این دو رویکرد در نسبت با آسیب‌شناسی خانواده، تحول در الگوی قدرت و اقتدار در خانواده است. هر دو منظر قائل به الگوی مطلوب خانواده براساس سلسله‌مراتب هرمی قدرت و اقتدار با محوریت مرد هستند. به عبارت دیگر هم مکتب مشاء و هم مکتب کارکردگرایی معتقدند خانواده مطلوب الگویی از روابط قدرت در خود دارد که در آن مردان در جایگاه سرپرستی و مسئولیت خانواده قرار دارند و زن و فرزندان در دامنه این هرم و در سلسله‌مراتب بعدی آن جای می‌گیرند؛ لذا هر دو تغییر در این الگو را به منزله آسیب بر پیکره خانواده قلمداد می‌کنند.

ازسوی دیگر چالش در روابط زوجین و وجود اختلافاتی که به دلایل متعدد امکان وقوع دارد نیز در زمره اشتراکات نظر این دو رویکرد ناظر به آسیب‌شناسی خانواده است. به بیان دیگر هر دو اندیشمند بر ضرورت تقویت مهارت‌های ارتباطی زوجین برای بهبود کیفیت روابط خانوادگی تأکید دارند.

در نگاه هر دو مکتب نسبت به تقسیم جنسیتی کار در خانواده اتفاق نظر وجود دارد. از نظر پارسنز تغییرات نقش جنسیتی در خانواده و برهم خوردن الگوی مرد - نان‌آور و زن - خانه‌دار در عصر مدرن باعث ایجاد چالش‌هایی در نظام خانواده گردیده است. در مکتب مشاء نیز همین تأکید بر نظم جنسیتی نقش‌ها و فعالیت‌ها دیده می‌شود و تأکیدات فراوانی هم ناظر به حفظ جایگاه مرد در نظام خانواده و هم التزام زن به نقش‌های خانوادگی وجود دارد. همچنین توجه به کارکردهای تربیتی و تداوم نسل در زندگی اجتماعی انسان و لزوم رفع موانع و چالش‌های آن نیز از جمله توافقات این دو مکتب به شمار می‌رود.

میان این دو رویکرد پیرامون آسیب‌شناسی خانواده تفاوت‌ها و افتراقاتی نیز وجود دارد؛ مثلاً برای مکتب مشاء اختلال در کارکردهای جنسی خانواده موضوع مهمی به شمار می‌رود و در زمره اساسی‌ترین تهدیدات و آسیب‌های خانواده قلمداد می‌شود و می‌تواند زمینه‌ساز

فروپاشی خانواده گردد؛ اما نزد پارسنز این مسئله چندان وجهی ندارد. شاید این مسئله ناشی از مبانی الهیاتی و هنجاری حکمای مشاء - که برگرفته از نگاه اسلامی است - باشد و برای پارسنز که متفکری در فضای اندیشه اجتماعی مدرن و غرب به‌شمار می‌رود، چارچوب‌های اخلاقی و ارزشی زیست جنسی چندان مورد نظر نبوده است. همچنین موضوع تربیت جنسیتی در مکتب مشاء دارای اهمیت است و کارکردهای تربیتی خانواده از این منظر آسیب‌شناسی می‌شود؛ در حالی که در مکتب کارکردگرایی پارسنز چندان توجهی به آن نشده است.

۲-۵. تحلیل و ارزیابی

اولین نکته قابل ذکر در تحلیل و ارزیابی آراء مکتب حکمی مشاء و جامعه‌شناسی کارکردی به موضوع آسیب‌شناسی خانواده، این است که هر دو رویکرد تلقی واحدی نسبت به هماهنگی و هم‌افزایی نهادی میان دولت^۱ و خانواده^۲ دارند. به بیان دیگر در هیچ کدام از این دو رویکرد التفات به امکان تراحم ساختاری میان این دو نهاد به چشم نمی‌خورد. غیبت چنین نگاهی نزد حکمای مشاء به دلیل زمینه‌های اجتماعی عصر سنت و نبود ساختارهای حکمرانی موازی با نهاد خانواده در ایفای کارکردهای خانه کاملاً توجیه‌پذیر است؛ اما عدم توجه به این مسئله از سوی پارسنز به عنوان یک متفکر اجتماعی عصر مدرن می‌تواند مورد انتقاد باشد.

در عصر مدرن ما شاهد بروز چالش‌های اساسی میان «دولت» و «خانواده» به مثابه دو رقیب نهادی هستیم. دولت مدرن بنابر ماهیت تمامیت‌خواه خود تمایلی به تحمل نهادها و ساختارهای رقیب ندارد و آن‌ها را درون خود هضم و مستحیل می‌نماید؛ اما از سویی در جامعه‌ای که مهم‌ترین خصلت آن، ویژگی خودتنظیمی^۳ است، تلقی صحیح از خانواده این است که خانواده در حل مسائل و مشکلات خود دارای اقتدار و کارآمدی می‌باشد؛ اما قاعدتاً اقدامات دولت مدرن به ایجاد و یا تقویت «خانواده وابسته» می‌انجامد و دولت در راستای حذف و کاهش

1. state
2. family
3. self-ordering

کارکردهای خانواده و وابسته‌سازی آن به خود از طریق دخالت در مناسبات خانواده تلاش می‌کند؛ برای مثال در عصر مدرن موضوع تربیت و پرورش نسل به قلمرو رقابت دو نهاد خانواده و دولت تبدیل شده است. دولت مدرن با ایجاد ساختارهای موازی با خانواده از جمله مدرسه، دانشگاه، رسانه و... در صدد تصدّی‌گری در این عرصه است و خانواده نیز با مناسبات سنتی خود کماکان در حال ایفای کارکرد تربیتی می‌باشد.

نکته مهم در مقایسه آراء و اندیشه پارسنز و حکمای مشاء درباره آسیب‌شناسی خانواده این است که هر دو الگوی واحد و مشابهی از روابط قدرت در نظام خانواده پیشنهاد می‌دهند؛ الگویی که با محوریت و ریاست مرد در این هرم اقتدار طراحی شده است. همچنین هر دو مکتب درباره نظم جنسیتی نقش‌ها درون خانواده قائل به الگوی مرد - نان‌آور و زن - خانه‌دار هستند و معتقدند که تغییر و دگرگونی در این نظم هنجارین، باعث تضعیف جایگاه مردان در هرم قدرت می‌شود و تزلزل در پایه‌های استحکام خانواده را به دنبال دارد. اگرچه نقطه عزیمت این دو دیدگاه در تمهید چنین الگویی از نقش‌ها و روابط قدرت در خانواده با یکدیگر متفاوت است و فلاسفه مشاء همچون ابن‌سینا و خواجه نصیر از پایگاه تفکر اسلامی به چنین الگویی معتقدند، پارسنز براساس دغدغه حفظ انسجام و نظم درونی خانواده چنین الگویی را پیشنهاد می‌دهد.

نکته دیگر پیرامون افتراقات این دو دیدگاه درباره آسیب‌های خانواده این است که توجه نکردن به کارکردهای جنسی خانواده نزد مکتب کارکردگرایی پارسنز در مقابل تأکید به آن نزد حکمای مشاء، به دلیل زمانه و زمینه متفاوت طرح این دو دیدگاه پیرامون مناسبات خانواده است. نظریه کارکردگرایی و توجه آن به نهاد خانواده در زمانه مدرن و زمینه اجتماعی و فرهنگی آن طرح گردیده که روابط آزاد جنسی از جمله مؤلفه‌ها و ویژگی‌های بارز آن به شمار می‌رود. در عصری که پارسنز پیرامون خانواده نظریه پردازی می‌کند، موضوع خیانت نکردن به همسر و اکتفا به واحد، آن‌طور که برای ابن‌سینا و شیخ طوسی مسئله و حیاتی است، اساساً مطرح نیست و روابط دو جنس در بستر اجتماع فاقد حساسیت‌ها و قیود محدودکننده و الزام‌آور خانواده‌گرا است؛ لذا از این منظر می‌توان تحلیل کرد که ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی به دلیل اینکه

التزام مرد و زن به روابط عاطفی و جنسی درون خانواده و حریم خصوصی را مهم می‌دانند و از گسترش روابط آزاد و فراخانوادگی زن و مرد در بستر جامعه نگران‌اند، بر ضرورت رضایت‌مندی جنسی زوجین درون خانواده تأکید دارند.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار آسیب‌شناسی تطبیقی خانواده از منظر مکتب مشاء در حکمت عملی اسلام و مکتب کارکردگرایی پارسنز در جامعه‌شناسی مدنظر محققان بوده‌است. مهم‌ترین نقطه اشتراک این دو رویکرد در آسیب‌شناسی خانواده را باید در نحوه ساخت‌یابی خانواده و الگوهای نقشی آن دانست؛ اگرچه خوانش این دو مکتب از این الگوها با یکدیگر تفاوت‌های ماهوی دارد. هم نزد حکمای مشاء برهم خوردن نظم و ساختار نقشی خانواده منشاء بروز آسیب‌ها و نابسامانی‌هایی در خانواده تلقی شده‌است و هم در نگاه پارسنز انسجام و همبستگی نهاد خانواده در گرو الگوهای نقشی متمایز زن و مرد است؛ اما جنبه تمایز ماهوی این دو دیدگاه را باید در غایات موردنظر هرکدام از کارکردهای خانواده جست‌جو کرد. در نگاه پارسنز خانواده اهمیت ذاتی ندارد و صرفاً از جهت حفظ و بازتولید نظم کلان جامعه مدرن دارای اهمیت و ضرورت کارکردی است. شاید اگر در دنیای مدرن کارکرد تولیدمثل و جامعه‌پذیری فرزندان برای پذیرش استانداردهای شهروندی توسط نهاد دیگری ایفا می‌شد، اهمیت خرده‌نظام خانواده نزد پارسنز این‌گونه نمی‌بود؛ اما نزد حکمای اسلامی صرف‌نظر از کارکردهای فردی و اجتماعی نهاد خانواده، نفس ازدواج و خانواده نیز دارای اهمیت ذاتی برخاسته از آموزه‌های دینی است.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۴). جامعه‌شناسی خانواده ایرانی. تهران: سمت.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۸۵). السياسة. قاهره: دار العرب.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۸۸). في السياسة المنزلية (عبدالامير شمس‌الدین، به‌کوشش). بی‌جا: شركة العالمية للكتاب.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۹۵). الهیات از کتاب شفاء (ابراهیم دادجو، به‌ترجمه). تهران: خوارزمی (نشر اثر اصلی ۱۳۷۶).

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۶). قانون در طب (عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار)، به ترجمه) (کتاب سوم). تهران: سروش. (نشر اثر اصلی ۱۱۵۶ ق).
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۴۷). تدابیر المنازل او السياسات الاهلية (جعفر نقدی، به کوشش). بغداد: المرشد.
- برناردز، جان (۱۳۸۴). درآمدی به مطالعات خانواده (حسین قاضیان، به ترجمه) تهران: نی. (نشر اثر اصلی ۱۹۸۶).
- بستان، حسین (۱۳۹۰). اسلام و جامعه‌شناسی خانواده. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بوذری‌نژاد، یحیی، و اقبالی، ابوالفضل (۱۳۹۸). مناقشات نظری ابن سینا و گیدنز پیرامون الگوی خانواده. دوفصلنامه حکمت سینوی، ۲۳(۶۲)، ۹۳-۱۱۳.
- پیکار، زینب، و محمدی، اصغر (۱۳۹۶). مطالعه تطبیقی خانواده از منظر شهید مطهری و پارسنز. پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، ۲۳(۴)، صص ۹۹-۱۲۶.
- تنهایی، ابوالحسن، و شکریگی، عالیہ (۱۳۸۷). جهانی شدن، تجددگرایی و خانواده در ایران. جامعه‌شناسی، ۵(۱۱)، صص ۲۴-۵۵.
- تنهایی، ابوالحسن (۱۳۷۶). نظریات جامعه‌شناسی. تهران: دانشگاه پیام نور.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۷). نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: سمت.
- حاجیان، ابراهیم (۱۳۹۰). آسیب‌شناسی نهاد خانواده در ایران (مجموعه مقالات). تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۹۹۱). وسائل الشیعة الى تفصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- چراغی کوتیانی، اسماعیل (۱۳۸۹). «خانواده، اسلام و فمینیسم». قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- چیل، دیوید (۱۳۸۸). خانواده‌ها در دنیای امروز (محمد مهدی لیبی، به ترجمه). تهران: افکار. (نشر اثر اصلی ۱۹۹۲).
- حق‌شناس، سیدجعفر (۱۳۹۲). آسیب‌شناسی خانواده (مجموعه مقالات). قم: مرکز تحقیقات زن و خانواده.

- رضایی، احمد و مریم شعبانی (۱۳۹۳). بررسی رویکرد تطبیقی دیدگاه‌های علامه طباطبائی و پارسونز نسبت به مدیریت خانواده. معرفت، ۲۳(۲۰۲)، صص ۱۱۹-۱۳۴.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر (محسن ثلاثی، به ترجمه). تهران: علمی. (نشر اثر اصلی ۱۹۸۱).
- روزن بام، هایدی (۱۳۶۷). خانواده به مثابه ساختاری در مقابل جامعه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- زمانیان، علی (۱۳۸۷). تغییرات بنیادین نهاد خانواده در چند دهه اخیر در ایران. تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ساروخانی، باقر، علی‌احمدی، امید، و صفا، داوود (۱۳۹۵). تحلیل گفتمان الگوهای خانواده در جامعه با تأکید بر مناسبات همسرگزینی. پژوهشنامه اسلامی زنان و خانواده، ۴(۷)، صص ۹-۴۲.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۶). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده. تهران: سروش.
- صادقی حسن‌آبادی، و بخشی، منصوره (۱۳۹۷). جایگاه زن در نظام اجتماعی و خانواده از نگاه فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیر. دوفصلنامه حکمت سینوی، ۲۲(۵۹)، صص ۱-۲۵.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۹۱). اخلاق ناصری (مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، به تصحیح و تنقیح). تهران: خوارزمی (چاپ هفتم).
- علی‌احمدی، امید (۱۳۸۸). تحولات معاصر خانواده در شهر تهران. تهران: نشر شهر.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۹۶). زوال پدرسالاری: فروپاشی خانواده یا ظهور خانواده مدنی. تهران: نقد فرهنگ.
- کرایب، یان (۱۳۸۹). نظریه اجتماعی مدرن؛ از پارسنز تا هابرماس (عباس مخبر، به ترجمه). تهران: آگه. (نشر اثر اصلی ۱۹۹۴).
- کرمی، محمدتقی (۱۳۹۵). ساخت اجتماعی طلاق در ایران. فصلنامه مطالعات جنسیت و خانواده، ۱(۱)، صص ۴۷-۶۹.
- کرمی، محمدتقی، و امین‌مجد، زهرا (۱۳۸۹). الگوی تقسیم جنسیتی نقش‌ها در خانواده؛ خانواده هسته-ای از دیدگاه پارسنز. بانوان شیعه، دوره ۷(۲۳)، صص ۲۵-۵۶.
- گاردنر، ویلیام (۱۳۸۸). جنگ علیه خانواده (محمدی، به ترجمه). قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان. (نشر اثر اصلی ۱۹۸۹).
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷). تجدد و تشخص (ناصر موافقیان، به ترجمه). تهران: نی. (نشر اثر اصلی ۱۹۹۴).

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی (منوچهر صبوری، به ترجمه). تهران: نی. (نشر اثر اصلی ۱۹۹۱).
محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۷۵). تدبیر منزل در منظر ابن سینا. فرزانه، دوره سوم شماره ۸ صص ۲۱-

۴۲

مجلسی، محمدباقر (۱۹۸۳). بحار الانوار. بیروت: مؤسسة الوفاء.
مرکز آمار ایران (۱۳۹۶). سالنامه آماری.
میشل، آندره (۱۳۵۴). جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج (جمشید بهنام، به ترجمه). تهران: دانشکده علوم اجتماعی و تعاون. (نشر اثر اصلی ۱۹۹۲).
نیک‌پی، امیر (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی تحول خانواده در ایران. جامعه‌شناسی تاریخی، ۴(۱)، صص ۴۵-۶۷.

Amato, Paul (2000). The Consequences of Divorce for Adults & Children. *Journal of Marriage & the Family*, 62(4), 1269–1287
Bailey, K. D. (1994). *Methods of Social Research*. New York: Free Press.
Hamilton, Peter (1992). *Talcott Parsons*. London: Ellis Harwood Limited.
Merton, Robert, K. (1940). Bureaucratic Structure and Personality. *Social Forces*, 18(4), 560-568.
Parsons, Talcott, & Robert F. Bales (1956). *Family: Socialization & Interaction Process*. London: Routledge & Kegan Paul.
Parsons, Talcott (1954). *The Kinship System of the Contemporary United States* (In Essays in Sociological Theory). New York: Free Press.